

نہ پند و اور از در خویش بر آند و بعد از سفارشش اصحاب خویش نیز اور از در  
 خود بخوانند کما مر حیف است از رخصه کہ با این ہمہ از سر پرستے او نگد رند و معیت  
 یزید و شمر را سبب مخالفت امر روز قیامت برائے خویشترن تجویز نمایند  
 با وجودیکہ ہر جا از ان سخائے کنند فیکذب افسند ہم استنہ اما اینکہ امام صادق  
 ہو سے اوندید و روادار ہلاقتش شد پس روایت محمد بن عیسیٰ بران  
 دالت و اگر رخصہ را در ان قبل و قال است جوابش بروفق حال این سالہ  
 بالاجمال گذشتہ علاوہ مزید بیان و تفسیر این بابست انچہ مستقیدین رجال در حال  
 خالد بن یزید آورده اند و منہم صاحب منہج المقال کہ ابو عمر و کثے در مختار از محمد بن  
 جمہور سقیہ از یونس بن عبد الرحمن از علی بن رباب از شخص مذکور آورده کہ گفت  
 کہ یزید در ایام یزید بر من اعتراض کرد کہ ترا جہ مانع شد از آنکہ بازید بن علی  
 بن الحسین را ہمراہ شو سے جواب دادم کہ اگر شخصے در عالم باشد کہ اطاعت  
 او فی نفسہ فرض باشد از جانب خداوند تعالی پس ان شخص ہالک خواهد  
 بود کہ در فروع پر و سے تقدم کند و اگر نباشد مفروض الطاعت مذکور در  
 زمین پس کسیکہ فروع کنبہ با در خانہ نشیند ہر دو برابر اند پس آن یزید سے  
 ملزم شد و نیارست جواب دادن چون صحبت الزامش منقض گشت  
 دو ان و خیزان بر حضرت امام صادق رسیدم و ازین مناظرہ خبر دادم حضرت  
 بتلیکے مستند بود ناگاہ درست نشست و فرمود کہ از ہر طرف او را احاطہ کردی  
 از پیش و پس و بالا و پست و راست و چپ و چائے برائے کہ نختن او  
 گذاشتے و ہر چند این واقعہ دروغ صحیح است ریرا کہ مستلزم انست کہ یزید  
 شہید معاذ اللہ ہالک باشد و تصریحات ایہہ بگو اہی شہادت او کہ و کتب  
 رخصہ پیش از پیش موجود کافی مجالس المؤمنین کذب این مناظرہ است

و لیکن برای بلاکت جریر بکار رنده می آید زیرا که او در زمان امام صادق  
 خروج کرد و قبل از مفترض الطاعت بلکه منع امام باقر و صادق شمسیر کشید و مکان  
 بانک مطرد و او هو المقصود الغرض آنچه از معنی عبارت امام رازس گفته  
 شد نظر بظاهر امر است و بعد از ادنی غور در عبارتش و امعان بمقالات علماء  
 امریکه بطور احتمال بخاطر مسدود چیرلیست که مرکز مذہب مجتهد فانی و زمانی و مخاطب  
 لاثانی که از مقلدین و شیمان اهل بیت مثل زراره و جریر اند نیست و نه تائبند بلکه  
 ایشان می تواند که و پس ناگزیر اول عبارت امام رازس از تفسیرش نقل  
 میکنم باز بدکر آن احتمال علماء شیعه را مبهوت می گردانم عبارت باب الزمان  
 این است اختلف الناس فی مسح الرجلین و غسلهما نقل القائلین فی  
 تفسیره عن ابن عباس و الش بن مالک و عمره و شعبی و ثی جعفر بن  
 ان الواجب فیها المسح و هو مذہب الامامیه و قال جمهور الفقہاء و المفسرین  
 فیهما الغسل و قال داود و یجب الجمع منہا و هو قول الناصر الحق من ائمة الزیدیه قال  
 الحسن البصری و محمد بن حریر البطرسی و غیرین المسح و الغسل و بیان احتمال  
 مذکور آنکه به نقل فقال مروی از امام باقر آن است که قدر واجب مسح پا است  
 و مسح مذہب امامیه است و بعد ازین احتمال پنج صورت از عبارت  
 امام رازس رضی اللہ عنہ بروایت فقال حاصل میشود و یکے آنکه قدر واجب  
 و در طهارت مسح پا است غسل اولی و این از امام باقر و غیره مرویست  
 گوئیمنا مذہبشان نباشد دوم مذہب شیعه که مسح پا باید کرد و غسل  
 بدعت و احداث در شریعت است چنانکه پیشوایان ایشان میگویند  
 زراره و جریر تقریر کردند عموم مذہب جمهور مخالف امامیه چهارم مذہب  
 داود و ناصر الحق از ائمه زیدیه که هر دو باید کرد و پنجم مذہب حسن بصری و محمد بن

هر چه در حدیثی متضمن است و اختلاج طلب روند که محمد بن جریر صاحب  
 کتاب التمهید که در بیست مجلد است کافی الاحتقاق و غیره قائل با اختیار متوفی گشته زیرا که  
 او در تفسیر خود مذمت که موافقات او را غریب الی کردند جز غسل جنس از نوشته  
 بگردد و از محمد بن جریر طبرستان منکر امامیه است که در مہربان و فرغان سیر بکها کرده  
 چنانچه از کتاب وایح علی ما صرح بی فتی الغریب المذکور و غیره واضح می شود  
 و عقوبت فریبی و نسبت آن دعوت اجماع علماء امامیه بر مسح رجليں  
 بعنوان مذکور بکلی استناد در بعضی مباح از مجتهدین صدومنی باید و آنچه در معنی  
 روایت آمده که زانم با وراست گفتند ام مانند قول فقهاست که حجر و نخل و  
 کعبه فرض است و ازان کرامت استخفاف مع التسیح و التعمیل لازم نمی آید  
 بکلیت سنت است و مقصود از کلام مذکور آن است که حجر و نخل و فرض  
 است که بدون آن نماز صحیح است و دست نتواند شد پس قدر ضرورت  
 را بیان کرده اند و مؤید این امر است اقرار امام اعظم ثانی رخصه در منتهی المطلب  
 که این نوح حظی با امام ابو الحسن نوشته از مسح قدیم سوال کرده بود جواب  
 آنکه واجب در دو صورت است و در هر یک غسل کند اندیش نیست  
 سنتی و عقوبت است و است که امام اعظم اول حدیثکه مضمونش این  
 است که در مسح پاها نیست در باب اثبات و چوب مسح رجليں  
 مطابق حدیث است که تکیه زراره و مانند او است که معرفت آنجا آورده  
 و پنده میگویم که ادب در بیست و استجاب است بر مسح غسل فتم الا  
 و سفر فبما الله تعالی و بعد ازین معنی که در عبارت امام راز  
 هم رسیده تاویل شیخ حلی بعد ذکر فیه این نوح و اثبات تناقض بر تقدیریکه  
 غسل را بر مطلق حمل کنند فرافت برادر بزرگش یعنی شیخ حلی می نماید

کمالاً نجفی علی من راجع الی الکتاب المذكور و برین تقدیر ضمیر غائب یعنی  
 لفظ هو در عبارت امام رازی و هو مذکور بلامیه راجع بسوسه مسح  
 است نه وجوب آن و سیکه نشیب و فر از کلام مفسرین و محدثین و مشککین  
 امامیه درین علوم نیک دیده و تاویلات شیخ الطالعه و معلم او که از معام ملکوت  
 در گذشته بیزان عقل سنجیده که آیات قرآنی و احادیث خاندانی را با کلمات  
 اقلام ملحق میزند و چگونه تواند گفت که حسن تقابل احتمال مذکور را که در عبارت  
 امام رازی ذکر کردم برنی تا بد زیرا که تقابل مذکور چنان نیست که رعایتش از واجبات  
 باشد و بر تقدیر نقدها کلام شخص ملحق باصوات بهایم کرد و بخلاف تاویلات  
 قدما و متأخرین امامیه که ظنین ذبالی و نعیق غزالی بیش نیست و از غایت  
 افزا بر طین و طاهرین یادگار صفوات سبیل کذاب و فرعون و همان است  
 تا آنکه خود علماء طایفه ما بعد بونوشش تصریح میکنند کمالاً نجفی علی من طالع  
 الشرح و الجواسی المتعلقه تهذیب الاحکام و الاستبصار و اگر تاویلات  
 مجلس را بر ضمیر تقریر گردانند نسبت از اصوات مذکوره هم در میگذرد و جز  
 بلفظ نخبیق و شکل جاری معبری شود و این مباحث البته موجب اشکها ب  
 و باعث اظناب است که این اجزای لایق ذکر و تعرض آن نمی نماید از کتب  
 کبیر فقیر البته حال این مهملات را جا بجای می توان یافت و بنده چنان اذعان دارم  
 که منصف را بعد از دیدن مقالات شیعه در باره سرسختی زراره و آنچه  
 علماء قوم در تاویلات حدیث قتل قبطی گفتند که حالها مذکور شده  
 حاجتی بدان نمانده که تشویب در آنچه ذکر کردم باقی باشد و ضرورتی بدیدن این  
 و آن و پیش کشیدن قیاس کن زنگستان من بیار و این احتمال که  
 در عبارت امام رازی پیدا شد مستوجب مذاهب علماء و غسل مسح



چنانچه از کتبها که در مقالات اهل عالم بعضی از علما سے شیعه جمع کرده اند هم توان  
یافت که ازین صورتی که مذکور بود برون نماند و کونظر بلوازم و عوارض و کیفیت مسح  
یا صورت نوعی دیگر هم رساند کمالا یعنی و اگر گویند که بنور اسباب مذہب  
تصویر مذہب است چه بعضی از علما در زمره امامیه هستند که از کلامشان  
معلوم میشود که بسبب وقوع اختلاف در مسح و غسل یا اختلاف فصول از  
حیث و شتا و غیره و نیز کفین نیز و شایع است و تعالی است و بعضی  
از ایشان مثل سید مرتضی علم الهدی خیال کرده اند که غسل رحلین با وجود  
جواز مسح بنا بر آن است که صیانت یا از رشاش استیجا و مانند آن متعز  
گویم که اگر اندک قابل بکار برده شود مذہب مذکور از مسح اصل مسطور بدین تواند  
و محسوس بود بازر گوید که اگر متوفی در رستان غسل نماید نازش درست  
نیست چنانچه دشمنان حضرت صادق مصدوق تقریر کردند بلکه کتابها هستند  
که پیش این اقوال بروایت فقال بر میگردد که اولویت غسل است و در  
اولی بودن غسل جامعیست و آنچه طهارت بوج اقصی در آن است که  
حیثی سکا بنین هم قبیل و قال نه توانند که در مسح بعد از تسلیم  
مختلف است که در زمان امام راز سے قول مذکور که معتض در تقریر خود  
آورده تبادل به شهرت نیافته باشد الی غیر ذلک چنانچه خود از تصریح  
قریبین خصوصاً تشهیر فاضل اخبار می برادر بزرگ امام نیر نیرین در جواب  
بعضی از اوراق الضیاع واضح تواند شد که مقولات شیعه در هر خزان و بهار  
تصنیفات رنگارنگ و طرناست گوناگون میگردد و در زمان سابق از  
نظر ناظرین خوب و مستور بود چنانچه گذشت پس امام راز سے آن مذہب که

و کتب مندرج گردیده و شهرت و تداول یافته بود ذکر کرد و تا امکان باشد  
 برواخذ و کتابیکه سید مرتضیٰ ثقفی علم الهدی تصنیف کرده وند حسب او در این  
 مندرج است و برقع الاختلاف مشهور در زمان سابق نزد بعضی از احباب  
 ویده بواسطه جناب مولوی فتح علی صاحب اوام الشکر عطا فتم که در سمرقند  
 مرزا حیدر فیض آبادی بردار و علی منسوب اند براسی عبرت مجتهد الزمانی  
 که در سیف ماسح اعتقاد و دارند که بچکس از سیوه بغسل رجليں قابل نیست  
 فرستاد و بود پس جزا که خید سے آن کتاب را نگاه و وارد و بید نشن  
 مجتهد مذکور و برادران شان مجوج و مبهوت شوند چیزی دیگر سر انجام نیافت  
 و چگونه سر انجام یابد و مطالعه کتاب باعث غیر وحدت مجتهدین نشود که این  
 پیچاره کان نه کتب اهل حق دیدند نه اصول و فروع خود را چنانچه باید احاطه کر  
 دند و این کتاب این هم به ثبوت میرسد که بهتر آن است که مصلی در موسم  
 زمستان دست بریند و در تابستان ارسال کنند از سرد و مقام عبارت  
 رفع الاختلاف نقل میکنیم بحشم انصاف باید دید در میان وضو میگوید غسل الوجه  
 و هو من بدایة الجہرہ اسے نہانہ الذفن و ما بین الاذین من مثبت شعر اللہ الے  
 مثبت اخرا سے طریق ترید غسل بید او بیدین او با قاضی المار من و عاء او غیرہ  
 و اعلم ان تحلیل اللیجہ الاستیعابہ فان تیسقت بالاستیعاب لا حاجتہ الی تحلیلہا  
 و غسل البیدین با سے طریق زیدہ من روس الاصابیح الے المرفق و من المرفق  
 الے روس الاصابیح مع اذقال المرفق فید مسح الرأس با سے قدر کان  
 مرة واحدة مسح الرجلین و غسلہما الی الکعبین بجموم المسلمین لتعصیانہ الارجل  
 من رشاش الاستنجار و غیرہ و در بیان نازمی نویسد و اما ادب البیدین  
 حال القیام فیخوار رسالہا خدار الفخذین و بجز عقد ہما بان یضع الیمنہ علی الیسر سے

ماتحت السرد او فوقها تحت الصدر والاولی فی الصیف ارسالها و فی الشتاء  
 عقد هاتمی بلفظ یعنی متوضی روسے خود از پیشانی تاریخ و ما بین هر دو گوش  
 شوید هر طور که اتفاق افتد خواه بدستتے خواه هر دو دست بر کف تن آب  
 سطر فی باغیر آن و خلال ریش براسے استیعاب است اگر یقین استیعاب  
 بدون حلال حاصل شود حاجت بخلال نیست و هر دو دست خود را بشوید  
 از سر انگشتان نامرغی با باعکس ولیکن هر قدر مرفق را هم بشوید مسح  
 سیکپا را باید کردن هر قدر که باشد خواه تمام سر خواه کمز مسح هر دو پا بکنند  
 و بشوید تا کعبین بسبب آنکه نگا بداشستن یا از ترشح آب استنجاد دیگر  
 نجاسات و شوار است و مصلی را در وقت استیادن جایز است دست  
 هر دو دستن پر هر دو ران و همچنین جایز است بستن باین طور که دست راست  
 بر حسب باشد خواه زیر ناف خواه بالا سے آن زیر سینه و در  
 موسم رستان بستن بهتر و در تابستان فرو بستن در سردا و در یغما  
 که ال سردت در طاهپی گرفتار گشتند و عمر و دولت را در طاعت صرف  
 کردند و از اعانت ال علم خود را باز کشیدند و از مصارف تصنیف با وصف  
 مواجد وید پا پوشیدند و در خیال این معنی داشتتم که تمامی رساله سیف  
 ماسح را از پنج برکنده با عادت مستفیض ال بیت رضی اللہ عنہم غسل بجلین  
 را بر اصول امامیه چنانکه دلم می خواهد ثابت کنم و اگر آن روایات را نظر بفرویات  
 و تاکیدت خویش بر پایه اعتبار نه نه بعد ایراد شبهات ایشان که تار  
 عنکبوت سیش نیست کتابها که علامے قوم و غسل بجلین نوشته اند  
 و اوله بران ذکر کرده به عرض اظهار نموده عبارات آن کتب را که راه ناول پیش  
 آن دیوار باشد پیش از پیش ذکر کنم و بعد از طی این مراحل بانی در اثبات

مسح ففتن که ششمه از آن زیاده تر از غسل بر جلین تخاشته دارند که استعوضه  
 منعقد گردانم و آنچه از کتب رخصه فراموش تواند رسید همه را گرد آورم و کسان  
 مبر که من در اثبات مسح موزه براه لاف و گراف میروم اینک عبارت  
 کتاب علم الهدی است امامیه که حاشی دانسته و براسه فرزند خود نوشته  
 و در وی با چه آن اقرار کرده که پیشتر گشته ام و ما مور با مرتعی شده که اختلاف  
 را از میان بردارم و شریعتی که در زمان خاتم الانبیا بلا زیادت و نقصان بود  
 آن را بیان سازم باید و بد اما المسح علی الرجلین فی الحقیقین فیکفی و لا حاجة  
 الی غسلها و ذالک بالنکان الخف و سبعا حیث تقدیران بدخل بدیک  
 فی الحقیقین و مسح علی رجلین بشرط طهارتها عین لیس الحقیقین و ان لم یکن وسیع  
 بجوز المسح علیها لے ان قال فان مسح علی الحقیقین و غیرهما لا یحتاج الی مسح  
 ثلثه ایام و لیا لیا فی سفر یوم و یسلته فی الحمران تقدیر و ان لم تقدیر فذالک یجوز علی  
 مقدار من الازمنته الی آخرها و ازین عبارت ظاهر شد که اگر در موزه دست  
 منقضی تواند رفت براسه مسح هر دو با قصد کرده شود و هائیکو پیشانی  
 باند و اگر دست در موزه داخل نتواند شد پس مسح موزه کافی است و در  
 سفر زیاده از سه شب و روز و در اقامت زیاد از یک روز و شب تجاوز نمی  
 باید کرد و این تعیین مشروط بقدرت است و الا حصر نیست  
 و موههم کشود که جواری مسح موزه که امامیه در این وجه و عید با سه شدید  
 که ذکر نمیکند و چه ابواب و فصول که در منع آن منعقد نمیکند بکنایه این هم در  
 کتب مستنده این طائفه موجود است که در مسح موزه تحقیق هم شوال زیاد  
 همین عبارت که از کتاب سید مرتضی علم الهدی است که در فصول منتهی در دست  
 بر آن قد با سه امامیه فقط در تائید این مسئله مسائل مفروضه نوشته اند و قد



تقریران المریدین بخدا قراره و از کتب رجال ایشان هم توان یافت که بعضی  
از جهابده محدثین ایشان درین امر سجی وافر کرده و در ایراد اولیه جواز مسح موزه  
دست پاسکے بسیار زده اند از جمله محدث مہلبی است کہ از وجوہ شیوخ  
امامیہ است کہ سالک ہر دو طریق در تصنیف خود بود یعنی چنانچہ اباب  
المسح علی الرطین نوشتہ اب المسح علی الخقیں را نیز یادگار گذاشتہ  
و این مجموعہ را کہ بعضی از علمائے امامیہ عزیزتر از جان میداشتند بمہلبی نظر  
کمترین در آمدہ و بعضی از محدثین دیگر کہ درین مسئلہ خاص جدوجہد بلیغ بعمل  
آوروند حال شان بعد ازین خواهد آمد انشاء اللہ تعالیٰ باز باصل سخن کہ  
تالیف مختصر مذکور در عبارت امام رازے است می روم و میگویم کہ نیز  
مؤید این معنی است آنچه حسین بن سعید در اصل نسخہ خود از امام باقر  
رضی اللہ عنہ لفظ لا باس در بارہ مسح رطین آورده یعنی حضرت فرمود  
کہ در مسح پایاکی نیست و معنی این لفظ ہر چه نذر علمائے امامیہ قرار یافتہ  
بر زبان فاضل اخبار ہے در جواب بعضی از مقامات کتاب  
ایضا خادامیشود می فرماید کہ باز آدم بر سر مطلب کہ لفظ لا باس فقہاء اشعبا  
استعمال میکنند کہ حرام باشد یا مکروہ چه مسح فقیہی بلکہ بلیغی این کلام نخواہد گفت  
کہ لا باس بالصلوۃ فی ثوب اصابہ المطر او مار الحجر او مار الورد پس لفظ  
لا باس در کلام شیخ ابن بابویہ دلالت میکند بر نجاست خمر و معفو بودن  
آن در ثوب انتہی بلفظ الحمد للہ کہ باعتراف این فاضل کہ بر او معظم خانصراست  
قدوہ المتروکین اندناست شد کہ مسح رطین حرام یا مکروہ شدید بود و چون  
شجویز توان کرد کہ جناب ائمہ این امر مکروہ یا حرام را باین مرتبہ رسانیدہ  
باشند کہ پیشوایان رفضہ قرار دادند چنانکہ بگوشت رسانیدم

**محو چهره** در بیاد می آید که امام اعظم طوسی و دیگران از عمایه قوم  
 این روایت ثابت می کنند که مسح بر اهلین واجب است یا نه  
 که شیوخ اذعان آن دارند و اگر باین روایت ثابت می فرمودند که مسح  
 با قدر ضروری است و کسی که اکتفا بر آن کند او بی وجه صحبت  
 و ضوابط مع الکراهت چلای آن داشت کما اثرنا افسوس که  
 اهل قلب با احترام فاضل اخبار رسیده موضوع حدیث را قلب کردند  
 و در اوصاف دشمنی و عداوت اهل بیت نبوی و محبت و صداقت  
 اهل باطل و تمس با او ندکما هوید می باشد **و حیرت** دیگر  
 آنکه اگر طائفه درین حدیث که مخصوص استنطاق از وضو نیست  
 و هست و نه از فریضه و نه سنت و در تطبیق بر زعم خود می دهند چنانچه  
 از کتب شیخ المغضلین هم عیان است که مراد از لفظی فریضت است  
 و از اثبات اثبات سنت و از لفظی سنت مقصود آن است که اگر متو  
 ترک کند جایز است و اگر بجا آید بدعت نیست پس غسل پارا بسبب  
 در روایتی ضعیف که غسل از وضو نیست در بدعت شمرده روایت  
 آنهمه را که بر لفظ لا باس و باره مسح شامل است از دلائل مذکور  
 خویش دانستن چنانچه از تقریر معلم البصیان یعنی شیخ مفید و متعلم  
 شان در استنباط است و ضوح می آید در مجلسی هم بر آن درست تثبیت  
 می زند چنانکه خلائی خواهد بود **و بعد از آن** مذکور که در عبادت  
 غیر مشکلی بیان نمودم و تا سید آن از کتب قدما روایات بعمل آوردم  
 منقول آن است که محدثین امامیه متقین اصطلاحیه در لباس نفاق  
 و تقیه آنرا نزد محدثین اهل سنت معنی روایت کردند تا نوبت بدان رسید

که بعضی از راویان قریب خوردند و نجف باطن شان پی بردند و پچاره فقال  
 هم بذر آن در تفسیر خود جبارت نمود و گویا ابواب مقصود بر قلوب رخصه  
 کشود یعنی باین بزرگان خصوصاً امام باقر و عبد اللہ بن عباس و انس  
 بن مالک رضی اللہ عنہم مسح را بدان عبارت که دانست نسبت کرد و انهم  
 کتاب امامیه کا بصر اذ اسفراست و علماء اہل سنت ہم در بیان  
 مکاید علماء نے قوم تصریح نمودند کہ علماء شیعه در کتبین محدثین سینہ  
 سینہ بودند و براسے سکت مذہب ایشان کو کے سبق  
 از منافقین یہودی بودند و درین لباس چہ ریزہ ہیا کہ لفرمودند بخانہ  
 کہ از اظہار این امور بغایت مجتنب است و تا مقدور یہ تفصیل حالات  
 مستخرج مذہب خود کہ عین تفسیح است نمی پردازد و از ذکر مثالہ  
 ایشان دل می دزد و تا پردہ برینفتد و ترجمہ ابراہیم بن محمد بن سعید بن بلال  
 بن عاصم بن سعید بن مسعود الشافعی کو فی انجہ بالاصطرا رکفت صراحتہ ازان  
 با وہان اہل فرست میرسد کہ منافق مذکور بمقتضای طہت اشقیاء  
 یہود کہ حق تعالیٰ در کتاب مجید ازان خبر میدہد و قالت طائفہ من  
 اہل الکتاب امنوا بالذمی انزل علی الذین امنوا وجہ النہار و اکفروا آخرہ ہم  
 رجعون اول در زمرہ زید یہ ماند پس ازان مذہب امامیہ ظاہر نمود و  
 بعد از فتح و فیروز کے خود و شکست مذہب مخالف خواست  
 کہ ترقی کند و مذہب سنیان را از بنیاد بر کند کتاب معرفت تصنیف  
 کرد و آن را بہ مناقب مشہورہ اہل بیت و مثالہ غیر مشہورہ صحابہ کبار  
 کہ علماء کو فہم کہ در تشیع محدث اصل الاصول و با وج کمال رسیدہ  
 بودند چنانچہ در صدر این رسالہ معلوم شدہ بہ صحت ثبوت آن قائل

نبودند و تبرک و حذف آن مشورہ می دادند و می گفتند کہ روایت آن بناید  
 کرد مملو و مشحون کرد و انید و از اہل نخلہ خود پرسید کہ نشان بدہید کہ کدام بلا و  
 بعید تر است از شیعہ و سنیان در اینجا زیادتر اند گفتند کہ اصفہان  
 قسم خورد کہ روایت نخواہم کرد و احوال ایشان این کتاب را از مناقب  
 و مثالب کرد و در آن شہر پس کوئی رخت اقامت از کوفہ بر بست  
 و بر مرہ اہل اصفہان در پیوست و اعتبار تمام پیدا کردہ ہمراہ مناقب  
 مذکور آن مثالب را کہ شیعہ ہم در پایہ اعتبار نمی آوردند روایت  
 میفرمود و آنچه دعوی کردہ بود جعل آورد و ہر چند او را عامد اہل قم  
 بحال جد و جہد طلب کردند ملتئم نشان را بذرہ قبول نرسانید اندک  
 نال باید کرد کہ چنین مثالب را کہ حاشیہ دریافتی پیش اہل سنت در طبعہ  
 اصفہان روایت کردن بدون اظہار تششع و تقوی و محسوس چگونہ و  
 محسوس شد و اگر از اہل نخلت خود ہم کہینہ و اتفاق بہرسانیدہ بود چارہ بود  
 نشان قسم خورد و از کمون قلبی خبر دارد کہ باعث رسوائی و خون ریزی او بود  
 و در بلا و کشیدہ کہ آن را علمای امامیہ بدیار المؤمنین از قدیم ملقب کردہ  
 اند چرا اقامت نکرد کہ فیروز قالی فاروق را کہ بر دل دل سوار کردہ و غشاوہ  
 بر ابصار او بستہ بہان بلا و غالب حضرت امیر فرستادہ بودند تا شیعہ  
 اشجاہمانی او چنانچہ باید بجا آوردند کہ زنی جمیلہ بمقتضای همان نوازہ  
 برسم متعہ یا وقت فرجہانی سپیل الدین در پہلو سے با اشجاہ متشعین  
 نشانیدند گفتہ کہ کافی الکامل و غیرہ الغرض مثل مختار منافق کذاب کہ از  
 بزرگان شس بود پیشہ اضلال و تلبیس نصب العین داشت و بروایت  
 مثالب قابوسے وقت یافتہ عالمی را از راہ برد و تا بود پیشہ او ہمین بود



تا باین قسم مسائل فروعیه که بحث در آن میرود و با اعتراف بر او در معظم ریس المضر ضیعی  
 حکام نقله کنسته بمشالب نداشت چه رسد عبارت نجاشی صاحب احتیاط  
 در ترجمه رئیس المضیین باید شنید اصله کوفی و سعد بن مسعود و ابو عبید بن مسعود  
 عم الخثاری و ولاد امیر المؤمنین علی المداین و هو الذی لجار الیه الحسن یوم سبایط  
 و انتقل ابو اسحق بن اصفهان و اقام بجادگان زیدیا اولاً ثم انتقل الینا و یقال  
 ان جماعه من القمیین کما حدیث محمد بن خالد و قد و الیه و سالوه لانتقال الی قم فابی  
 و کان سبب خروجه من الکوفه انه عمل کلمات المعرفه و فی المناقب المشهوره  
 و المشالب فاستغله الکوفیون و اشاروا علیه بان یرکمه و لایخرجه فقال انک  
 الیاء و العدم الشیعه فقالوا اصفهان خلف لاروی بد الکتاب الایحاف نقل  
 الیها و رواه بها تفهمنه تصحیحه ما رواه فیہ اینکه شنیده حرفی از کلام نجاشی  
 بود که دشمن نمیدهد که به تفصیل حال مشایخ خود پر و از دیگران در ترجمه این معانی  
 بقدرت این روی اندک تفصیل هم بکار می برند یاد داری که ابو عمر کشته در باره  
 زراره شقی و پی تفصیل بعضی از فضایح او شد و این کرب باران دیده یعنی  
 نجاشی و زراره مقتداست خود آن قدر راه اجمال سپرده که گویا مصدر پیچ تفصیری  
 گشته با بجز بعد از جمع کردن کتب رجال امامیه بهار کنیة و نفاق می توان  
 دید و در همین فن کتابی صمیم که به نیزگی و بولعمونیها و دقاتق فن تلبیس که اغاران  
 از تلبیس و عبدا ثابن سبب و انتهاست ان معلوم نیست شامل تالیف  
 توان کرد و نامش فضیة المناقیب می توان گذاشت تا ثابت شود که اهل اصلا  
 و تلبیس بدون ضرورت معاشش در بلاد اهل سنت و مدارس ایشان  
 اقامت کرده زهره و ان طریق سنت را از راه راست بسوس بدعت  
 واحداث آوردند و مفسر یاست خود را در حق اهل سنت عظام و صحابه کرام رواج

و اندر چه جا که مسائل فقهیه که در پرده اختلاف صحابه و تابعین و دیگر فقها سے  
 جمهور و ادتخریف و تبدیل و زیادت و نقصان در آن داوند و آن قدر  
 خوف و اندیشه در ترویج آن ندا شد که در تبیین مثال و استنباط  
 کمالی سخن و این قسم روایات که بچاره فقال نقلش نمود و به بعضی از وجوه  
 که حالتش دانسته موید مذہب شیخ افتاد ہما شش مبتنی بر کذب  
 و زور و من لم یجعل الید لہ تو را مخالف من نور البصر بعد از احتمالیکہ در عبارت  
 امام المتکلمین ہم رسد و تائیدش تا این مقام بوقوع آمد این قدر ہم از تفسیر  
 اثباتی رسد کہ از امام باقر یا بعدی فاطمہ امر و است چه جا سے اجماع اہل بیت  
 چنانچہ مجتہد فاطمی و زمامی و معتدل ایشان یعنی مخاطب لاثانی ہمیدند و مدعی  
 آن کردیدند این است حال صغیر سے مجتہدین کہ از علی و خلل یعنی وجوہ  
 پیچکانہ بہ ہفت کردہ بودند کہ فقیر کمترین انرا منقوض کردم اما کبر سے دلیل طاق  
 کہ اکابر علماء مثل صاحب تہذیب سنیہ و ساری مسلم البشوت یعنی مولانا عبد العلی  
 انرا شد بر ہا تھا و نقل بالحنات میز انہا دیدند و خبرش گرفتہ مناسب  
 نمی نماید کہ بہ نقلش پروازم و اختلال حالتش را بیان سازم مع ذلک  
 انچہ درین رسالہ جا بجا در بارہ اہل بیت مفہوم و مصداقا تحقیق کردہ ام و در  
 نقص و جرح و تفسیح و رسوائی کبر سے امامیہ کافی می بینم و اللہ بہا و سے  
 و منہ الوصول الی المطالب و المبارک سے اکنون انصاف مرعی شود و غور  
 تمام ملاحظہ رو کہ سر در معرکہ با تمامی مجتہدین کہ انداختہ سبحان اللہ کیکہ تمامی  
 قصہ مناظرہ حقیر ما از بد و واقفہ امامیہ بشنود و در قیل و قال دم و دود سے  
 ندا شدہ باشد مگر انکہ امام راز سے اعتراف نمودہ کہ سحر با جماع مذہب  
 اہل بیت یعنی اصحاب عباس است و آن ہم بتقلید مجتہدین کہ بالآخوانی

و هو احسن ظلمانی شان بوجه احسن ویدیکے لہذا قدر مجالی ہم رساند کہ  
 در رقعہ خود کہ عبارتش دانستی بہ نویسندہ کہ بندہ گفتگو دران نکر دم و اگر اولیا  
 دولتتس گویند کہ منور و جوہ اثبات صغرا کے مجتہدین در عبارت  
 سیف ماسح باقی است اگر تقضہا و قضیضہا و فقیر با و قطیر با محمد و شش کرد  
 رئیس المعترضین را مجال دم ردن باقی نخواہد ماند پس میگویم اما وجہ ثانی براس  
 صغرا کے مجتہد فانی و زمانی پس چون دعویے خرق اجماع نزد دران مذکور  
 است ویدون اجماع مسطور بریح پہلور است نہی منشید انہم مستلزم جہل  
 مرکب براسے فانی و زمانی خواہد بود کمالا یحیی علی الاقاضی والادوانی  
 بلکہ اکثر نقوض سابقہ موجود سابقہ مشترک خواہد بود و تازہ تر امریکہ در با قبل و ما  
 بعد ہنگاراید و ال تبصرہ ایصرت تمام افزاند آنکہ فراوان حیرت دارم کہ این ہمہ  
 خرد و نیرنگ چہ گفتند و در ترتیب قیاس چہ کار کردند کہ از پیران نابالغ و  
 اطفال دبستان ہم صدورش بعید سے نماید زیرا کہ اگر مرادشان از صغرا  
 قیاس معلوم این است کہ فقط نزد امامیہ مسح یا اجماع اہل بیت است  
 پس قطع نظر از آنکہ دعویے اجماع مرکب مہمل باشد حجتی و دلیلے بر اہل بیت  
 نخواہد بود زیرا کہ بجز افات مذہب خود الزام اہل حق در خواستن خلاف  
 قانون مقرر سے امامیہ و باعث تکذیب امر سے است کہ در ذوالفقار  
 غیر مطبوع و کتب مطبوع و حضرت حیدر یہ بان تقوہ نمودند و ہم خلاف  
 رسالہ رئیس المجادلین است کمالا یحیی و اگر مراد این است کہ بر ہر دو  
 مذہب اجماعی اہل بیت است پس از واج مطہرات کہ بمقتضای  
 موار و استعمال و اولویت باعتراف قدوہ اہل تشکیک و رایت  
 کریمہ داخل بودند کی اتفاق بر مسح رجلیں کردہ اند والا منقول میشد چنانچہ

از کلاش گذست فلا بد من اثباته چه جاے آنکه از جناب مرتضوی  
و سنین و امام زین العابدین و زیدین علی و مانند ایشان از اکابر  
اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین مہرگز مسح یا منقول نباشد بلکہ خلاف  
آن کما سچی نمودہ علاوہ جناب سیدہ علیہا السلام ہم درین اجماع ظہور  
با اخصاف و داخل بود اندیانیہ بشق اول چگونه حضرات رافضہ قائل توانند بود کہ  
فرع این معنی است کہ جناب سیدہ زمرہ اہل بیت مدخلی بایند  
و بعد از آنکہ اعتقادات و مقولات علمائے شیعہ و روایات اکابر  
ایشان درین عجالہ ناقصہ بی پردہ شد چگونه جناب شان را در زمرہ مقدسہ  
اہل بیت داخل توانند کرد و عقل سلیم مہرگز باور نمیکند کہ بدون شمول جناب  
سیدہ اجماع اہل بیت تمام باشد کاشکش در وقتی از اوقات شریک  
می شدند تا ایتلاف لاحق اختلاف سابق راجعی ربود و نیست و نابود  
می نمود فانیہ ایضا فرع الولوج و قد تحقق الخروج عند اہل التصب و الرافض  
و الخروج و بعد ازین امور عقلا را باید از حضور کرامت ظہور مجتہد الزمانی  
و روح پر فتوح مجتہد فانی سوال کردن کہ اسے پیشوایان طائفہ مرگاہ جناب  
مرتضوی در وقت خلفا محکوم بہ پیروے و اتباع شان بر تقدیر ہدم کعبہ  
و فعلیت احراق مصحف و تحسب ام کلثوم الی غیر ذالک من الامور  
باشند چنانچہ کتب قدیم و صحف جدید شجاعلا و تلبیب ابران و دلائل  
در و قد سبق مجاہد بعد زمان خلفا حضرت امیر المؤمنین تبا لیب قلوب  
اعصاب خود کہ معتقد حسن سرت و صواب رائے متقدمین بودند  
منقول شوند چنانچہ تفصیلش در صراط مستقیم الی مستحق التقدیم است  
و ہمین اسباب باظہار اکابر شما نتوانند کہ در زمان فرمان رواے



خود مرکب امر سے شود کہ باعث نسبت خطا بسوسے سابقین باشد  
 و فیصلہ فدک را کہ ہم از اجتهاد و بیات بود بر حالش بگذارند و از حکم شیخین  
 سرسوسے تجاوز نفرمایند پس عقل عقلا چگونه تجویز کنند کہ در مسیح یا محکوم باظهار  
 حق باشند و از غسل رجلیں کہ فعل و قول سینان و از اجامعی است  
 خلفائے ایشان باشد و موجب اتصال اصول دینی نہ بود بلکہ احوط  
 باشد کما سبق و نسخۃ انشاء اللہ تعالیٰ اجتناب کلی نمایند تناقضات  
 اصول و فروع این مذہب را حد سے و نہایتی نمی یابیم و ارشاد ان صحیح  
 کہ نزو صاحب سیف ماسح دلالت بر مسح پا دارد و معلوم نیست کہ  
 در غلظت بود یا جلوست بطلان شق اول معلوم کردے کہ سجیال درینی  
 پدید آ رہاست دینی و اصول یقینے تقیہ و رزند و در فروع مسائل سینه را سپر  
 فرمایند و حیرانم کہ چون خلفائے راشدین منکرین مبدوء و معاد و حرمت کعبه را  
 میگشتند پس تقیہ نخواهد بود کرد در چیزها کہ مخالف مذہب خلفا باشد کما لا یخفی  
 اما شق ثانی فلا یقوم حجہ و لا یتہض و لیلا یل یوجب کون المبتدئ و لیلا فکیف  
 کہ خود روسا و قوم اعتراف کنند کہ حکم بر ظاہر است نہ امور باطنہ کہ چندی  
 ازلاف زمان متبع خطوات الشیطان مصداق آیت کریمہ قرآن مجید و اذ  
 خلوا لی شیاطین ہم قالوا نامعلم انما نحن مستہزؤن باشند و آیت گفتہ  
 اللدیستہزؤ ہم و ید ہم فی طغیان ہم یعمہون **علاوہ** جان شیوان طایفہ  
 کہ مسح پا از اہم کردے روایت میکنند طث انہ بام است سر دفتر کوفیان  
 بنی و فاسر غنہ اہل کرد عازر را رہ بود ائمہ مد سے در تکفیر و تقضیح او انجہ فرمود  
 رشک افزا سے شمر و این زیاد است این ہمہ کہ گفتہ بعد از تنزل و تسلیم  
 دلالت آن روایت است کہ حضرت مجتہدین متقلدین طریقہ زرار یہ

و عوسے نقل حکایتیں از جناب مرقضوسے وارد و از نصوص قطعی  
 پیدا رند و الابدہ کمترین را در ولایتش جیسے گفتگو باقی کہ این مقام مقام  
 تفصیلش نیست مگر یکدو حرف لایق این اوراق الاجال باید شنید روایت  
 مرقضوی کرم اللہ وجہہ کہ در سیف ماسح اشارہ بدان نمود و عوسے  
 استفاضہ آن بی اوراگ و شعور معنی لفظ مذکور نمود و باخذش فی نحصے  
 فرمودہ این است روئے الطحاوی سے باسنادہ عن <sup>صلی</sup> علیہ السلام انہ نوضا  
 مسح ظہر القدم وقال لولا انی رايت رسول اللہ علیہ وآلہ وسلم فسلہ لکان  
 باطن مقدم احق من ظاہرہ و بعد از تسلیم ثبوت وصحت و تخریج آن از مکیدت  
 اہل تقبہ و اتفاق کہ حرفی از حال شان گذشت و حرفی دیگر بعد ازین می آید  
 انشاء اللہ تعالیٰ می توان گفت کہ احتمال دارد کہ ارشاد مرقضوسے  
 و بارہ مسح موزہ باشد و موید این احتمال بلکہ از نصوص قطعی است  
 ورود و لفظ خف بجاسے قدم و حدیث مرقضوسے بہین مضمون وہم  
 حاویث و دیگر اجلہ اصحاب فتعین الخف جمعاً بین اولہ غسل الرجلین و المسح علی  
 الخفین و این امر فقط بر اصول اہل سنت حاصل نیست چہ دانستی کہ علم الابد  
 امامیہ مسح موزہ را از شریعت بنوسے دانستہ و چہا بدہ محدثین شیخ  
 اثبات آن رفتہ بروایت زرارہ کہ می آید مسح موزہ تا قرب فاست  
 پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ ثابت و اثبات نسخ از قدرت امامیہ خارج  
 و چون موزہ بسبب شمول و احاطہ با تعلق زائد الوصف وارد و باظہار علما  
 اعلام ملکہ عرف خواص و عوام در ہر زمان ثابت است کہ اگر موزہ کسے  
 را بوسند می گویند پاسے غلانی را بوسد و او ند پس اگر مسح موزہ را  
 بسجہ قدم تعبر کنند بعد نخواہد بود کہ این مجاز پہلو بحقیقت می ساید

و بمطوق کلام می گراید بخلاف تاویلات مقولات امام اعظم قوم مسیحی متعین  
 که خود علمای شیعه کما اشترکوا دل بران نمی بینند بلکه بر تسویباتش قافه  
 می خندند و ضرورت شرعی هم بدین امر داعی گشته که نگاید اشترک حدیث  
 معصوم و خلیفه محفوظ نزد فریقین از لزوم کذب و دروغ است خلافاً لشیخ  
 فان ملاک تسویلاته حل الاحادیث علی الکذب والافتراء و وجه الزوم  
 کذب آنکه احادیث بسیار در باره غسل رجلین از جناب ابوالحسنین  
 بطرق متعدده و اسناد معتبره معتبره مرویست کما شمس مجتهدین که مرویست  
 ال حق روئی آری بکتب خود رجوع نمایند و دریابند که جناب امیر این هم  
 فرموده اند که رسول خدا و شریف آوردند و من و صومیکروم پیش مسائل  
~~و کما در اشنا سے ششست و شو تعلیم فرمودند چون بعد از مسح سر~~  
 غسل پا کردم فرمودند که اسے علی خلال کن میانہ انگشتان وقت  
 غسل پاتا ورنیاید دران آتش و درخ و اینکه شنیدے از بعض  
 مرتضوی که با حضرت رسالت رسانیدند حرفی از کتاب و قطره از  
 عباب است که علمای شیعه بعد از روایت آن بعد حیرانی دست  
 و پخل بوده و پاسے تک و دو فرموده باب تسویل کشاوند و غایتہ سعی  
 ال فضول آنکه حدیث مرتضوی سے بر تقیه محمول است ولیکن مقتضای  
 سلب حافظه بیا و بزرگان امامیه مانند که این سخن مهمل وقت تنقیح امور  
 دینی و مناظرات یقینے بر تقدیر سے درست تواند شد که اول تشیع  
 حضرات اسماء باول قطعیه باثبات رسانند و مو اول النزاع بلکه باعراف  
 مخالف و موافق چنانکه وانی جمله سنے بودند و انگاه ثابت می گردند که کتب  
 معصومین همان بود که زراره شقی امام الایمہ قوم و مجلسه امام سیزدهم

در کتب فقهیه خویش تحقیق کرده اند که غسل با نیت سنیان و از محدثات  
 امور و مشدعات و شرور که هرگز نماز از آن درست نیست نه بر طبق دیگر  
 آن مثل سید مرتضی صاحب کشف الاحتمالات که کتاب خود را بین دو بین  
 المدحست دانسته کما اثر استرالیه و این هم با ذکر و نکر و نکر که روایت مذکور  
 از حضرت زید شہید است که پیوسته با حقائق حق و ابطال باطل  
 و اظهار دین و استیصال نفاق و منافقین می کوشید و آخر جان شیرین  
 خود را در راه خدا باخت و سر خود را مانند شہید کر بلا یا یعنی گشت معمم  
 فافوز فوزا غطا بر دین جدا مجد خود و صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قد اساخت  
 پس خروج او بر مردانیه و تقیہ او در باره مسائل فقهیہ و انہم با فقر ارجباب  
 علی مرتضی و حضرت محمد مصطفی از قبل مثل سائر است که صلت  
 علی الاسد و بلیت عن النقاد ہا سراً و اما این حدیث پس با ظہار  
 محمد بن شیعہ بن عبد اللہ حسین بن علوان و عمر بن خالد اند کہ در  
 خوبی و بزرگی شان با عترت امامیہ و مقتضای اصول این بار  
 پی نیست فریاد از دست امام اعظم قوم کہ در استیصار قطع نظر از آنکہ  
 در سند حدیث مذکور پیش با خود و رجاء بالعیب مدعی ان گشته کہ  
 کلہم من العامۃ و الزید بہ حال آنکہ از کتب رجال مثل تلخیص الاقوال و غیرہ  
 در حق اہل پیدا است کہ حکم ائمہ این فن صحیح الحدیث بود اما را و سے  
 شامانی کہ تقیہ و مجاہدے رسید کہ خود امامیہ و راستباہ و القباس افتاب  
 میگویند عند شیوخ اہم الا غلظ القی و اکرم حیث روے الصدوق عن  
 الصادق المصدوق فی اعتقاد و اتہ و ہواستاد و استادہ ان الاتقی من  
 السنیون کیون اکثرہم تقیہ و قد تقر با عترتہم ان الاہتلاف خیر من الاختلاف



قند بر فایز مع وضوح دقیق و بالتالی حقیق و اما را اوسے ثالثت کہ عربین  
 خالد است پس از اصحاب امام محفوظ و ثقہ و موثوق است و اہل انصاف  
 نیک میدانند کہ بسا کس از عامہ در حدیث بھتر از خاصی باشند  
 افسوس کہ ائمہ قوم بروایت آن شقی کہ لعنت او و خلیفہ ائمہ دین ویدتر  
 از مجوس و یہود و عین بود فتوے و منہ و این قسم روایت را کہ وجہ العلل  
 تواند بود محمول بر لفاق و تقیہ گردانند و لیکن علماء طائفہ قدرے  
 قومے دارند کہ اگر بروایت زید شہید عمل کنند مخالف زرارہ و ہم  
 شیطان الطاق لازم می آید چه آن بد بخت نیز در باب وضو ہمان ہنک  
 می رسد کہ از زرارہ قبل ازین بگوشت رسید و بمقتضای روایات  
~~بہین لقب کہ ابیسیس لعین و این سیاسی بی دین ہزار دل رشک~~  
 و لیکن الحمد للہ کہ نجاشی ہم آن شقی را بسبب شامت اعمالش  
 بہین لقب کہ ابیسیس لعین و این سیاسی بی دین ہزار دل رشک  
 می برند یا دمی کند جائیکہ ترجمہ برادر بزرگش یعنی ہشام بن حکم می نماید  
 و کتب او را بمعرض تفصیل می آرد عبارتش این است کتاب الحکیم  
 کتابہ الرد علی المحتملہ و طلحہ و زبیر کتابہ القدر کتابہ الالفاظ کتابہ الاستطاعت  
 کتابہ المعروف کتاب التمانیہ ابواب کتابہ علی سیدان الطاق انتہی مقام  
 حاجتہ بلفظہ و مضامین این کتاب کہ قدما در افادات خود جا بجا آورده  
 دلیل صریح بر آن است کہ ائمہ قوم را در دعوی اختصاص و انحصار  
 سوائے اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین باہم تکذیب و انکار بود و موید  
 قبل ازین گذشت کہ حضرات ائمہ با صفت خلق عظیم میشوایان قوم را از  
 مجلس خویش راندہ اند و زینہار شفا رشن مردم را قبول نفرمودہ

پس آنچه علمای ما قدیم و حدیثاً در باب اجلیه اسم را فاضلی گفتند که ایشان  
 با امام وقت ملاقات نداشتند و براس کول عوام مدعی ملاقات  
 و صحبت بودند بعنایت ایزد سے ثابت شد با بجز جزو سمنی زید  
 شهید که حضرت امام صادق شہادتش را مانند شہادت  
 مرتضوی سے اعتقاد میکرد و امام زین العابدین بشفقت تمام تقہاسے  
 سر اور امی خورانید و کوشش بلوغ و تربیتش از زانی می داشت  
 کافی الکنی و پسر می نمود کہ این فرزند جهان فرزند است کہ رسول خدا  
 بشارت بتولد او داده و حضرت خاتم الانبیا مثل شهید کر بلا بر و مقتر  
 و مہابی بود چنانچہ از مجالس المؤمنین و کلینی و شروح آن و ارشاد  
 عقید و دہلی و غیرہ مانند صبیح صادق است باعث بر خلوص و عقیدت  
 شیعه در بارہ شیطان چہرے بخمال نمی آید کہ زید شهید را کہ ما سند  
 مصداق التعماد علیہ و الثمت علیہ بود و از دائرہ امان کہ معرفت  
 امام است بیرون می کرد و خود را عارف معارف قرار می داد چنانچہ  
 در کافی کلینی است و المنہ للہ کہ خود گمراہی او و تمامی اولین و آخرین او با عترت  
 عماید قوم قبل ازین معلوم شد و ایکن چہ ممکن کہ علمای شیعه از سر پرستی  
 و جان نثاری بر این مضلین باز آیند و من یضلل اللہ فما لہ من ہاد و با بجز  
 ایتبر در وجہ ثانی از اثبات صغرے جناب شیخ فانی با مجتہد الزمانی  
 اشارہ کردند دلالت قطعی بر سح پا ندارد و بر سح موزہ حمل توان کرد و  
 ازین حمل لازم نمی آید کہ غسل بدین را بر اکمام دو جہ را بر برقع فرود آیم چہ بر اہل  
 قطرات مستور نیست کہ گفتگو تعلیقات است نہ در عقلیات و اگر  
 درین ابواب مثلاً انا و یش رسول الثقلین بہ ثبوت می رسید فعلاً

لرأس والعین و اولس فلین من بعد گذارش است که ضرورت  
 در امر مذکور محصور نیست زیرا که اگر مسح یا حدیث حضرت مرتضی  
 را حمل کنیم و اعتقاد بدان داریم که مسح موزه خلاف حدیث شریف و قرآن  
 مجید است لازم می آید تناقض دیگر با احادیث و در جواب مسح موزه از  
 ائمه بدست مخصوصا جناب امیر مرویست بشود دید که خود محمد شین  
 و تکلمین امامین درین باب رساله های منفرد و کتابهاست مستقل  
 برداخته اهل حق را بنا بر رفع مشقت و مونت مرمون منت ساخته  
 اند چنانچه با فاد و علم الهدی و سعی بلیغ محدث مہلبی اشارتی در  
 سابق رفته ولیکن بنا بر مزید توسیع بر حرفی از اقادات محدث دیگر اشعار  
 که ~~در بعضی از کتب~~ امر ثانی نگویند که دیدن فلانی تحقیقات محدث مہلبی  
 نزد بعضی از اکابر امامیه بدون تصریحات علمای شیعه در باره  
 تصنیف این نوع کتابها بکار نمی آید پس ناگزیر حرفی چند درین مقام میگویم که از  
 جمله آن تصریحات عبارت پنجاه شے است که از انتحابات فقیر که بصیر ضروری  
 حکام بر ایشان شد برآمد و ترجمه فضل بن شاذان که باعتراف عماید قوم  
 مدوح ائمه و جلیل ایشان و فیح المکان بود جائیکه مصنفات او را بعد از  
 توثیق و تجلیل شمرده و گفته صنف مائت و شانین کتابا وقع الینا منها کتاب  
 النقص علی الاسکان فی تقویر الحسم کتاب الروی علی الثبوت کتاب  
 اثبات الرحمة کتاب الروی علی الغالب کتاب الروی علی محمد بن کرام  
 کتاب الروی علی احمد بن حسین کتاب الروی علی الاصم کتاب الروی علی البنان  
 بن رباب کتاب الروی علی الفلاس کتاب الروی علی المہانت کتاب  
 الفرائض الکبیر کتاب الفرائض الاوسط کتاب الفرائض الصغیر کتاب علی بن

کتاب الروی علی المرجیہ کتاب الروی علی الفرامط کتاب الطلاق آہی  
 بلقظہ مختصر اسلما کہ بعضی از علماء شیعہ در حق او توقف کرده اند  
 نظر باخباریکہ در شان او متنافض مرویست و بعضی اورا بسبب دیگر  
 کہ اشارتی بدان رفت بدم و فوج تناول نمودند لیکن چون مسح علی  
 را مجتہدین و مقلدیشان امام اعظم ثانی می دانند و از پیشوایان خود  
 اعتقاد می کنند و او نطایق ہمت بر توشیح شخص مذکور بستہ حاجتی بدان  
 نماند کہ احوال متوقفین و طاعتین و بارہ او بر سر وہ زیر قبیل و قال آرم  
 و باید بہ تحقیق علی کہ باعتراف سوشتر سے و دیگر علماء شیعہ بر بار  
 رفت نصب العین و محتاج الیہم رفت زیرا کہ فضل بیچارہ را بہت مذکور  
 از دائرہ توشیح بدکردن تیشہ نیز بروست و بسے خود زدن است  
 انصاف باید کرد کہ کسی از علماء شیعہ ازین نقائص مبرا بود و کما اشرفنا فضل  
 صیف و شنا کہ بہار و خزان عبارت از ان باختلافات علماء شیعہ  
 و بوفلمونی ایشان چہ کلبا سے رنگین از نست و نسین گنہ نبدہ کہ بطازگیان  
 تمام عالم محو حیرت می شوند **التقصیر** ہمیں بگد و سطر کہ ہر اسے تحقیق  
 امر و م بفضل ایزدی بر اسے فضل کافی و شافی است علماء را باید کہ  
 اصول خود را محفوظ دارند و خود را سخن برور سے نہ کما رند و مصداق حفظت  
 شیا و غایت عنک اشیا ر بشویند و بعد از اندک فکر و جدیت  
 مرتضو سے کہ مجتہدین از طحاو سے نقل کردند و از منتخب کثر اعمال ہم  
 نقل نمودند کہ لوکان الدین بالراے لکان باطن القدیم الحق بالمسح  
 من ظاہرہا الح حمل قدم رجعت بوجہ دیگر منعین است زیرا کہ اولویت  
 باطن در مؤزہ است نہ رجل جبہ غالباً و قات باطن باستور و محفوظ



است خواه در فعل عرب خواه کفش عجم بخلاف پشت پاپس معنی  
 آن است که قبل از دیدن مسح موزه پیغمبر مسح باطنش اولی می نمود که  
 تبلوت نجاست نزدیک تراست نسبت بظهور ازینجا اصابت درمی  
 علامه ای که این حدیث را در باب المسح علی التقرین وارد کرده کمالا  
 یخفی معلوم همکنان می شود الحمد لله علی ذلک عال علمای قوم درباره  
 مسح موزه بیکد و حرف دانسته که چه قدر ایهام در اثبات آن بکار  
 بردند و خود علم الهدی مسح موزه را از شریعت محمدی و سنن  
 معصومین دانسته اکنون حال تعصب و مزید یاوگی ایشان بر دستور  
 قدیم بشنو که خبر چند حرف کلفت نمیدیم یکا ان و فقک الله تعالی  
~~که کتب مشیه مقتضا منک الریاح و منک المطر حرمت مسح~~  
 موزه را بدان درجه رسانیدند که تقیه راسم در آن جائز نشمرند و حال  
 آنکه در شرک و کفر و زنا رستن و در اعیاد و شکرین شریک شدن حدیثها  
 براسه فرید ثواب ان در کافی و شرح و تالیقات مجلسه دیده باشی  
 خصوصاً آنچه تعلق دارد بتقلید ابوطالب صاحب کهن راه در بد گفتن ائمه  
 معاذ الله نیز و ایشان نیز تقیه واجب است چنانچه در قواعد و شرح  
 آن مبسوط و براسامی ائمه بد سے چنان بستند که تقیه در سه چیز و اینست  
 ازان جمله مسح موزه است و این مبحث نظر بکتاها س که در اختلافات  
 مسائل اجتهادیه اولین آخرین ایشان تصنیف کرده ناظرین را بهار زعفران  
 را کشمیر نمودند مفصل می توان یافت که این رساله تحمل بیانش بنود چه  
 جا س خاتم که چند ورق پیش نیست مگر ناگزیر حرفی چند از کتاب صغیر امام  
 کبیر شیعه که استبصار نام دارد و کتاب دیگرش که بمسائل خلافیه